

فصلنامه علمی - تخصصی  
مطالعات قرآنی نامه جامعه  
سال هجدهم - شماره ۱۳۷  
بهار ۱۴۰۰

## بررسی نظریه «ابرمرد نیچه»

## و نقد آن بر اساس آراء قرآنی علامه جوادی آملی رحمته الله علیه

حسین مقدس<sup>۱</sup>  
حسنعلی نوروزی<sup>۲</sup>

### چکیده

فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی، بر اساس فلسفه نیهیلیستی با هدف تبیین جایگاه انسان، در انتقاد به رویکردهای پیشین نسبت به انسان و در پی آن، ظلم‌هایی که مدرنیته و مانند آن به جایگاه انسان وارد کردند، نظامی را ارائه داد که در نتیجه آن، ابرمردی متولد گردید که حاصل اعتقاد به آن، مرگ خداوند بود. مکتب فکری نیچه، همچون سایر مکاتب بشری و الحادی، با موجی از مخالفت‌ها و انتقادات روبرو شد که سرانجام، در عین محکومیت و مواجه شدن با اشکالات فراوان، همچنان به عنوان اصلی‌ترین راهبرد نظام سلطه و سرمایه داری مدرنیته غرب قرار دارد. این مقاله، با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی تحلیلی و انتقادی، تلاش می‌کند این نظریه را با تکیه بر آراء قرآنی آیت‌الله عبدالله جوادی آملی نقد کند. این تئوری با اصول و مبانی مختلفی همچون: اصل تنازع بقاء و طرفداری از مکتب قدرت، نسبی‌گرایی، بنیادگرایی و مادی‌گرایی و ترجیح تن بر روان، در مقابل اندیشه‌های قرآنی و عقلانی است که بر عزتمندی، خلافت، کرامت و جایگاه ملکوتی انسان و هدفمندی هستی تأکید دارد. پایبندی به اصول و بنیادها، تلقی نادرست از اخلاق و نسبی‌دانستن مفاهیم اخلاقی، فهم نادرست نسبت به انسان، خلقت و اهداف آن و جایگاه او در عالم هستی، از جمله چالش‌های این نظریه به شمار می‌روند. نظریه ابرمرد، تناقضی درونی و بزرگ دارد که آن را از درجه اعتبار ساقط می‌سازد.

**واژگان کلیدی:** ابرمرد نیچه، تئوری ابرمرد، قدرت، انسان کامل، جوادی آملی.

۱. سطح ۴ حوزه رشته فقه و اصول، استاد یار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ایران، قم (نویسنده مسئول)؛ m.kor82@yahoo.com

۲. سطح ۴ حوزه رشته تفسیر و علوم قرآن، استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ایران، قم؛ hasanalinorouzi@yahoo.com

## مقدمه

خدا، انسان و جهان، سه محور اساسی اندیشه بشری است که در طول تاریخ، همواره پرسش‌ها و مباحث مهم و یافته‌های گوناگون به دنبال داشته است. در این میان، شناخت انسان و تبیین جایگاه او، یکی از چالش‌های بنیادین دانشمندان و فلاسفه مغرب‌زمین بوده و دوران پس از قرون وسطی و شروع نوزایی و رنسانس را می‌توان دوران پراشتهاب بشریت از لحاظ فکری در طول تاریخ به‌شمار آورد. در این دوران، غرب شاهد جهش‌های خیره‌کننده‌ای در علوم تجربی و دانش‌های بشری بود و تأثیرات بسیاری در نوع نگرش به خدا، جهان هستی، انسان و جایگاه و ابعاد مختلف آن و حتی علوم مختلف، به‌ویژه علوم دینی داشت.

فریدریش نیچه، از جمله متفکرانی است که در مباحث فلسفه اخلاق، تأثیرات عمیقی از خود برجای نهاده است. از جمله این تأثیرات، می‌توان به نازیسم و فاشیسم اشاره کرد که با الهام از مکتب فلسفی نیچه و به‌ویژه تئوری انسان برتر او به وجود آمده‌اند. نیچه تلاش کرد تا با کنار نهادن خدا، انسان کامل و مطلوب ذهنی خود را بسازد. مکتب فکری نیچه، همچون سایر مکاتب بشری و الحادی، با موجی از مخالفت‌ها و اشکالات متعدد روبرو گردید. با این حال، این مکتب در عین محکومیت و مواجه شدن با انتقادات فراوان، همچنان به‌عنوان اصلی‌ترین راهبرد دولت‌های استکباری سلطه‌گر و نظام سرمایه‌داری مدرنیته قرار دارد.

این تئوری و تفکر، از جنبه‌های مختلف، محل مناقشه و نقد جدی بوده و در کتاب‌هایی که به مناسبت، بحث‌های مشابهی ارائه شده، اشاراتی در نقد اندیشه‌های نیچه داشته‌اند؛ ضمن آنکه مقالاتی نیز در نقد اندیشه‌های نیچه نوشته شده است. برخی از این مقالات عبارتند از: «مبحث اخلاق در آثار فریدریش نیچه» از یزدان کیخسرو دولت‌یاری و روح‌الله محمدی؛ «اخلاق انسان‌ها در فلسفه نیچه» نوشته محمد جواد صافیان و سمیه ملکی و «نظریه ابرمرد و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی و مبانی عقلی» از احمد عزیز خوانی و حمزه عالمی. با این حال، هیچ‌کدام به‌طور خاص با رویکردی قرآنی بدان پرداخته‌اند. آیت‌الله جوادی آملی در آثار خود، به‌صورت مستقیم و غیر مستقیم به بررسی آرای اخلاقی نیچه پرداخته و بسیاری از مبانی فلسفه اخلاق او را مورد نقد قرار داده است.

سوال اصلی تحقیق این است که، با توجه به آراء و اندیشه‌های قرآنی آیت‌الله جوادی آملی، چه نقدهایی نسبت به تئوری ابرمرد نیچه وجود دارد؟ این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی، تحلیلی و انتقادی، نسبت به ماهیت و مبانی ابرمرد نیچه و با هدف کشف حقیقت و ارائه شاخصه‌های انسان کامل قرآنی و تمایز آن با ابرمرد نیچه، با تکیه بر آراء قرآنی علامه جوادی آملی شکل گرفته است.

## ۱. اصول و مبانی نظری نیچه در طرح نظریه ابرمرد

نظریه ابرمرد، حاصل تفکرات عقلانی و فلسفی نیچه است. وی کوشیده تا با نقد فلسفه‌های پیش از خود، بستر لازم را از جهت ساختن انسان مورد نظر خویش؛ یعنی همان «ابرمرد» فراهم کند. فرایند شکل‌گیری ابرمرد، حاصل نوع نگاه خاص نیچه به خدا، انسان، جهان و خود می‌باشد. در اینجا به برخی از اصول و مبانی وی در طرح نظریه ابرمرد اشاره می‌شود.

### ۱.۱. بنیادگرایی

بنیاد اندیشه نیچه را باید در مخالفت با اصول و فروریزی بنیادها دانست. نیچه، اصل «بنیاد به‌مثابه فضیلت» را خطرناک می‌داند. از نگاه وی، فضیلت، ابداع ماست، بنابراین کاملاً شخصی و خصوصی است. او می‌گوید: «زرف‌ترین قوانین حفظ و بالندگی زندگانی می‌خواهد که هر یک از ما فضیلت ویژه خود، یعنی فرمان مطلق اخلاقی خود را ابداع کنیم. اگر قومی وظیفه خود را با مفهوم وظیفه همچون مطلق اشتباه گیرد، نابود می‌شود. هیچ چیز تباه‌کننده‌تر از وظیفه غیر شخصی و نیز قربانی در پای خدای دروغین تجرید نیست» (نیچه، ۱۳۵۲، ص ۳۶). نیچه به صراحت اعلام می‌کند که «ما خود، ما جان‌های آزاد، خود، ارزیابی مجدد تمام ارزش‌ها هستیم». این یعنی «اعلام جنگ بر ضد تمامی مفاهیم کهن حقیقت» (همان، ص ۳۸). نیچه در راه مقابله با بنیادها، هیچ‌گونه بنیادی را بر نمی‌تابد. وی در این مسیر گاه با دولت درمی‌افتد (همان، ۱۳۷۷، ص ۷۸) و گاهی به خرد می‌تازد (همان، ص ۶۱). اسمیت معتقد است که حتی عبارت «خدا مرده

است» در نگاه نیچه فراتر از الحاد و بی‌خدایی است. این عبارت، بیانگر عدم باور به هر چیزی برتر از ذات این جهانی جهان موجود است؛ خواه این ذات فراتر، خدا باشد، خواه دولت یا خرد (گرگوری بروس، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰-۱۰۱). نیچه بر آن است که آدم امروزی، غریزه اطمینان بخش ندارد و برای ساختن ابرمرد نمی‌تواند به تنهایی کار شایسته‌ای انجام دهد.

### ۱.۲. نظریه قدرت بر پایه اصل تنازع بقا

نظریه قدرت بر پایه اصل تنازع بقا، یکی از اصول بنیادی نیچه در طرح انسان برتر بود. لذا می‌توان گفت یکی از مکتب‌هایی که در مورد انسان برتر، نمونه، ایده‌آل و انسان متعالی، اظهار وجود کرد، نظریه اصالت قدرت است. در این مکتب، انسان کامل مساوی با انسان مقتدر و صاحب قدرت بوده و کمال، در این مکتب، مساوی با توانایی و نقص، مساوی با عجز و ناتوانی است. در این راستا، نیچه به طور عموم، اصل قدرت را در اخلاق مطرح کرد (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۴۹). از این رو، تئوری «ابرمرد» در ساحت اجتماعی، اخلاقی و سیاسی بشریت، همان را تداعی می‌کند که تئوری تنازع بقا در قلمرو زیست‌شناسی. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، الف، ص ۳۴۵)

### ۱.۳. حیات حقیقی انسان

ابرمرد نیچه، آن‌گونه که وی توصیف می‌کند، قدرت را به جای حقیقت می‌نشانند. در حقیقت، اراده ابرمرد، معطوف به قدرت است.

### ۱.۴. انکار دین و حقایق متافیزیکی

بر اساس آنچه از اندیشه‌های نیچه می‌توان استنباط کرد اینکه او در راستای بنیان‌گذاری تئوری ابرمرد خویش، سعی در ابطال و کنار نهادن هر امر ماوراء ابرمرد خویش دارد؛ لذا می‌توان اذعان داشت که از نگاه او هر آنچه مانع شکل‌گیری ابرمرد می‌شود، باید نابود گردد؛ (نیچه،

۱۳۵۲، ص ۹۹)

«ابرمرد» نیچه کسی است که چنین تجربه‌ای را حس کرده باشد. وی ابرانسان را معنای زمین می‌داند؛ معنایی که هیچ ارتباطی با مقولات ماورایی و فرازمینی ندارد. او افرادی را که از امیدهای فرازمینی سخن می‌گویند «خوارشمارندگان زندگی» می‌داند که «زهر نوشیده و رو به زوالند و زمین از ایشان به ستوه است» (نیچه، ۱۳۶۲، ص ۲۱-۲۲). نیچه دو اعتراض عمده به دین مسیح دارد: اول اینکه مسیحیت، حیات آدمی را در این دنیا خوار و حقیر می‌شمارد. دوم اینکه انسان را فرمانبردار و زیردست خدا می‌داند (استرن، ۱۳۷۳، ص ۱۴۱-۱۵۰). به اعتقاد نیچه، بیش از دو هزار سال است که انسان غربی، افسون چیزی شده است که او آن را «فرهنگ مسیحی- اخلاقی» می‌نامد؛ فرهنگی که بر بدنام کردن وجود زمینی و جسمانی انسان متکی است (پیرسون، ۱۳۷۵، ص ۴۴). نیچه ضمن آنکه سرسختانه با دین مسیح و اندیشه‌های الهی و ماورایی می‌ستیزد، آموزه‌هایی خارج از محدوده زمین را مانع رشد و پیشرفت انسان می‌داند و آنها را توهم و خیالبافی می‌پندارد (نیچه، ۱۳۵۲، ص ۹۹). از این منظر است که به نظر می‌رسد او دین و مذهب را زاییده خیال می‌داند؛ آن‌طور که این اندیشه را می‌توان از سوی برخی دیگر از اندیشمندان غرب دانست که خدا را نه خالق انسان، بلکه انسان را خالق خدا می‌دانند.

### ۱.۵. مخالفت با مفاهیم اخلاقی

با بررسی دیدگاه نیچه در مورد اخلاق می‌توان اذعان نمود اخلاق از نگاه او تحولی است برای کسب قدرت (استنلی، ۱۳۸۳، ص ۶۵). نیچه خود را اخلاق ستیز معرفی می‌کند و گزاره‌های اخلاقی را فاقد ارزش می‌داند (نیچه، ۱۳۵۲، ص ۳۰). او برداشت رایج از اخلاق را نمی‌پذیرد؛ از این رو، دوگونه اخلاق سروری و بندگی را ترسیم می‌کند و محصول اخلاق سروری را انسان والا و نتیجه اخلاق بندگی را موجب انحطاط زندگی می‌داند (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۱۷۶). با توجه به این امر، او یکی از ویژگی‌های مهم ابرمرد را فرارفتن از اخلاق و قرارگرفتن در ورای شفقت و ترحم می‌داند. ابرمرد با تکیه بر عناصری همچون قدرت، توجه به تن و دوری از متافیزیک، یک چارچوب اخلاقی برای خود ترسیم می‌کند که ترحم در آن جایی ندارد. به همین جهت می‌توان نام

اخلاق سروری بر آن نهاد (عزیزخوانی و عالمی، ۱۳۹۲، ص ۹). از این رو اخلاق سروری او، همان اخلاق متکی بر قدرت و زور است.

## ۲. مرگ خدا

نیچه در خانواده‌ای مذهبی چشم گشود و پدرش، کشیش کلیسای پروتستان بود. نیچه مسیر فکری خود را از مبارزه با مسیحیت آغاز کرد و تا آنجا پیش رفت که عصر خویش را دوران مرگ خدا نامید. وی با صراحت اعلام داشت که بشر از این پس باید به دور از هرگونه ایمان و اعتقاد به حقایق غیر مشهود و با کنار گذاشتن همه ارزش‌ها و اصول اخلاقی، بنیاد هستی خویش را بسازد (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف، ص ۳۴۶). به زعم نیچه، مرگ خدا، مرگ خدای مسیحیت است که بزرگ‌ترین واقعه از وقایع اخیر است که سایه خود را بر سر اروپا گسترانده است. این خدا، کاملاً بر ضد این زندگی است؛ بنابراین با مرگ او دیگر احساس گناه و تقصیر در انسان از بین می‌رود و زندگی، خوار داشته نمی‌شود (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۳۰۹). فلسفه نیچه نمی‌تواند بر چیزی استوار باشد که او خود، آن را توهم محض، یعنی خدا نامید؛ بلکه بر تمنای زندگی و بر تمنای به تمام زیستن بنیاد شده و بر سر راه این مقصود، حضور خدا از همه خطرناک‌تر است (مورنو، ۱۳۷۶، ص ۲۸۲). مرگ خدا در نظر نیچه می‌تواند زمینه‌ای برای سازندگی‌های نوین باشد و چنین خدایی باید بمیرد تا بشر کاملی که خالق ارزش‌های جدید است، ارزش‌هایی که صحیح و مهار شده هستند، ظهور کند. زیرا اگر کسی به خدا معتقد باشد، به بشر کامل و خلق ارزش‌های جدید اعتقاد نخواهد داشت؛ بنابراین، باید به مرگ خدایی که نتیجه عمل و تصورات خود ماست، آگاهی داشته باشیم. (صافیان، ۱۳۹۰، ص ۲۰۳-۲۳۶)

به نظر می‌رسد نیچه با تضادی که در میان کلیسا و چگونگی رفتار اربابان کلیسا مشاهده می‌کند، به جنگ با خدایی که مسیحیان کلیسا به شکل نادرست از آن سخن می‌گویند، رفته و مرگ خدا را اعلام می‌کند. وی برای اینکه بتواند نظریه ابرمرد خود را به کرسی بنشاند، متوسل به مرگ خدا می‌شود و انسان را جای آن قرار می‌دهد و سپس مخالفت خود را با حضور خدایی زنده

اعلان می‌کند و آشکارا می‌گوید که خدا مرده است. او در حقیقت اعتقاد دارد که این انسان‌ها بوده‌اند که خدا را کشته‌اند. وی چنان به بی‌خدایی خود می‌بالد که گویی بی‌خدایی بودن، یک فضیلت است. (مقدس، ۱۳۹۲، ص ۱۴۲)

### ۳. تولد ابرمرد

نیچه در مورد تولد ابرمرد می‌گوید: «برایتان از انسانی برتر خبر می‌دهم؛ انسان عادی، موجودی است که باید از منزلت آن فراتر رفت. در حقیقت، انسان رودی است آلوده و ناپاک و دریایی باید که این رود در آن فرو ریزد و آلوده نگردد. هان! انسان برتر را بشناسید. او همین دریاست، دریایی که می‌توانید پستی و آلودگی بزرگ خویش را در امواجش فرو شویند» (نیچه، ۱۳۸۰، ص ۳۳-۳۴). به اعتقاد نیچه، هرآنچه مانع شکل‌گیری ابرمرد می‌شود، باید نابود گردد (همان، ۱۳۵۲، ص ۹۹). از نگاه نیچه، ابرانسان کسی است که با رد کردن خدا، نه تنها به عالم عقبی اعتقادی ندارد، بلکه فقط به زمین معتقد است و بس (سوفرن، ۱۳۷۶، ص ۷). او تأکید می‌کند که من به شما ابرانسان را می‌آموزم. انسان چیزی است که باید بر آن چیره شد (نیچه، ۱۳۶۲، ص ۲۱-۲۲). از سویی باید گفت که ابرمرد نیچه، انزجار شدید او از انسان مدرن را نشان می‌دهد. (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۱۶۱)

او در ارتباط میان ابرمرد و قدرت می‌گوید قدرت، کلیدواژه تئوری ابرمرد است که با گسترش خود، حقیقت را کنار می‌نهد. از سویی نیچه معتقد بود من خود، زندگانی را غریزه‌ای برای بالیدن، برای مداومت و انباشتگی نیروها و برای قدرت می‌دانم. آنجاکه اراده به قدرت وجود ندارد، انحطاط است. سخن من این است که تمام ارزش‌های عالی بشری، فاقد این اراده‌اند (نیچه، ۱۳۵۲، ص ۳۰). به نظر نیچه اخلاق، مطلق نبوده و لذا بر این اعتقاد است که زورمندان و افرادی که دارای موقعیت اجتماعی برتر می‌باشند، حق ایجاد ارزش‌ها را دارند (مدرسی، ۱۳۸۸، ص ۸۷). از نظر نیچه مسیحیت، نمونه برجسته اخلاق بندگی است. ریشه این اخلاق، در ضعف، ترس، نداشتن اعتماد به نفس و بدطینتی انسان است. نیچه هر دستگاه اخلاقی از این دست

را اخلاق مسیحی می خوانند و از بسیاری از اصول اخلاقی پذیرفته شده در دنیای مدرن، ذیل همین عنوان مسیحی، انتقاد می کند. (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۹۷)

#### ۴. ابرمرد و پوچ گرایی

ابرمرد، یکی از بنیادی ترین آموزه های فلسفی نیچه است که در رویکرد فلسفی او اعتبار ویژه ای دارد. نیچه در مقام متفکری آگاه به زمان، معنا باختگی زندگی در عصر خود را به خوبی دریافته بود و تلاش کرد تا به سان طبیعی درد آشنا، بحران بی معنایی جامعه را، که آن را نیست انگاری می خواند، درمان کند. وی با ارائه نظریه انسان برتر و الگوی جدیدی از انسان و معنا بخشیدن به آن سعی می کند با تمام هنجارهای اخلاقی و ارزش های دینی مقابله کند. (علوی تبار، ۱۳۹۲، ص ۱) از این منظر می توان اذعان کرد یکی از نکات قابل بحث فلسفی و اخلاقی نیچه، اندیشه نیهیلیستی و پوچ گرایی اوست. پوچ گرایان بر این باورند که زندگی و حیات، چهره ای ایستا و ثابت بوده و همواره بر یک روال خاص جریان داشته است؛ در نتیجه، حالت های متغیر و دگرگون کننده زندگی را می نگرند و در نظر آنها حیات، منفی و بی ارزش جلوه می کند (نصری، ۱۳۸۸، ص ۲۵۲). در فلسفه نیچه، پوچ گرایی دارای دو معنا و دو مرحله است. مرحله اول، انکار و نفی زندگی و حیات این جهان در قبال جهانی دیگر و ارزش هایی بالاتر و مرحله دوم، انکار همان ارزش ها و درافتادن به نیهیلیسم تمام عیار است (دولتیاری، ۱۳۸۹، ص ۶۹). نیچه نیز در مورد پوچ گرایی خویش می گوید: «زندگی برای چه؟ همه چیز بیهوده است. زندگی، خشت بر آب زدن است. زندگی یعنی خود را سوزاندن و با این همه، گرم نشدن». (نیچه، ۱۳۶۲، ص ۲۷۹)

#### ۵. نیچه و ابرمرد او در آثار آیت الله جوادی آملی

نیچه قطعاً یکی از بزرگ ترین متفکران بدبین و شکاک غرب است و دیدگاه ها و نقطه نظرات او، از پایه ها و ارکان اساسی نظریات پست مدرنیسم به شمار می رود. درباره اندیشه های او گفته اند که کمترین اعتقادی به ارزش های مدرنیسم نداشت. در قرن بیستم، مردان بسیار



زیادی به توصیه‌ها و دستورالعمل‌های این پیامبر پست مدرن عمل کردند. (قوام، ۱۳۹۰، ص ۲۰۲)

طرح ابرمرد با ویژگی‌هایی که درباره آن، در آثار نیچه بیان شده، در تقابل آشکار با آموزه‌های دینی و دیدگاه دانشمندان اسلامی از جمله آیت‌الله جوادی آملی در موضوع انسان کامل قرار می‌گیرد؛ هرچند آیت‌الله جوادی آملی اثر مستقلاً در باب شخصیت‌شناسی و نقد تفکرات نیچه ندارد، ولی در آثار متعددی از ایشان می‌توان نقد مبانی و دیدگاه‌های نیچه درباره ابرمرد را استخراج کرد که با دلایل عقلی، فلسفی و قرآنی مستند شده است.

طرح ابرمرد همچنین در تقابل آشکار با آموزه‌های عقلانی و دینی در موضوع خدا، انسان و جهان قرار می‌گیرد؛ لذا با توجه به آثار و دیدگاه‌های وی نسبت به خدا، انسان و هستی، می‌توان ادعان داشت که نیچه دارای شخصیتی پیچیده و متضاد است. در ادامه برخی از ویژگی‌های آن به اجمال بیان می‌گردد:

الف) نیچه از جمله متفکران غربی است که با شنیدن پیام وی، یا باید شخصیت او را به غایت پیچیده، بدیع و شگفت‌انگیز دانست یا در نهایت خردی، بی‌مقداری و عدم تعادل فکری تلقی کرد.

ب) نیچه با صراحت اعلام داشت که بشر از این پس باید به دور از هرگونه ایمان و اعتقاد به حقایق غیر مشهود و با کنار گذاشتن همه ارزش‌ها و اصول اخلاقی، بنیاد هستی خویش را بسازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴ الف، ص ۳۴۶)

ج) نیچه بیش از فلسفه، وابسته به گروه شاعران و نظریه‌پردازانی بوده که با بهره‌گیری از قدرت نثر و نظم، در پی تحمیل یک ساختار ذهنی و یافته‌های پراضطراب دوران انزوا و تنهایی خویش می‌باشند. (همان)

د) هندسه معرفتی و عقیدتی پس از او، از یک سو منشأ بی‌بندوباری‌های فکری و نظری و از سوی دیگر، ناهنجاری‌های سیاسی و عملی شد؛ تا آنجا که برخی متفکران غربی به این سخن تصریح می‌کنند که نازیسم و فاشیسم اروپا یک سره الهام‌گرفته از آثار فلسفی نیچه است یا لاقلاً اتهام چنین پیوندی وجود دارد. (همان، به نقل از: هنری توماس، ۱۳۹۶، ص ۴۰۹)

ه) از میان نظرات نیچه، آنچه بسیار خودنمایی می‌کند تئوری «ابرمرد» است که در ساحت اجتماعی، اخلاقی و سیاسی بشریت، همان را تداعی می‌کند که تئوری تنازع بقا در قلمرو زیست‌شناسی. (همان)

و) نیچه معتقد است هر آنچه در مکتب مسیح به عنوان نوع دوستی، احسان، کمک به بیچارگان، دردمندی و دستگیری از فقیران و... مطرح شده، سدّ راه کمال انسانی است. همچنین هر کس در جامعه از قدرت برتری برخوردار است، باید همه چیز را به استخدام خویش درآورد و همه زیردستان را برای رسیدن به خواسته‌های خود به کار گیرد؛ بی‌آنکه حق اعتراضی در کار باشد و اگر هزاران انسان ضعیف نابود شوند تا یک انسان قوی و به اصطلاح، ابرمرد باقی بماند، عین حق و صواب است. (همان)

ز) از منظر استاد جوادی آملی، نیازی به بررسی موشکافانه در آرای نیچه و فلسفه او دیده نمی‌شود؛ زیرا افزون بر حوزه دین و باورهای مذهبی، بر معیارهای پذیرفته شده و حقوق بین‌الملل و نظام به اصطلاح مدرن سیاسی و همه هنجارهای دموکراسی نیز خط بطلان کشیده است. (همان)

ح) از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، اگر یافته‌های ذهنی افرادی چون نیچه ابراز نمی‌شد، رمز برخی از داوری‌های قرآن کریم نیز به خوبی آشکار نمی‌گشت. قرآن کریم برخی از انسان‌ها را در مرتبه‌ای از گمراهی می‌خواند که همه ابزارهای معرفت بشری، از چشم و گوش و قلب را تعطیل کرده و با چنین کفران نعمتی، به مرتبه پست‌تر از حیوانات تنزل کرده‌اند (اعراف: ۱۷۹). (همان)

## ۶. نقد اصول و مبانی نیچه در طرح اندیشه ابرمرد

نیچه با مشاهده برخی تنگ‌نظری‌ها در مسیحیت و دیدگاه‌های کلیسای قرون وسطی و تقابل و ضدیت میان اربابان کلیسا با حوزه علوم تجربی، احساس کرد که الهیات با علوم و رشد انسانی تضاد دارد. او به جای اینکه با اشتباهات اربابان کلیسا برخورد کند و آنها را مقصر

بداند، به جنگ با خدا و مسیحیت رفت و در یک کلمه، تلاش کرد انسان ایده‌آل خود را بسازد. درحالی‌که تحلیل درست عقلانی و علمی هر دین و مکتبی اقتضا دارد که جویندگان حقیقت، بر اساس مبانی، آموزه‌ها و مصادیق واقعی، قضاوت کنند؛ چرا که ادیان الهی همچون مسیحیت و یهودیت، گرچه منشأ وحیانی دارند، اما با توجه به تحریف اصول و آموزه‌های بنیادین این ادیان آسمانی، باید به آئینه تمام‌نمای دین الهی (اسلام) تمسک جست. قرآن به عنوان بهترین نعمت و تجلی خداوند و زیباترین کلام از نظر فصاحت، بلاغت و محتوای غنی انسان‌سازی، به بهترین شکل هدایت می‌کند (همان، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۴). از این رو با بهره‌گیری از اندیشه‌های قرآنی آیت‌الله جوادی آملی، به نقد مبانی و اندیشه‌های نیچه در موضوع انسان و طرح ابرمرد می‌پردازیم:

#### ۶.۱. رابطه انسان با توحید، نبوت و معاد

یکی از مهمترین مبانی نیچه در طرح ابرانسان، عدم پایبندی به اصول و بنیادها است؛ درحالی‌که شناخت انسان و ابعاد مختلف وجودی وی، می‌تواند مستدل به دلایل متعدد و مبتنی بر اصول و بنیادها باشد. توحید، نبوت و معاد از مهم‌ترین اصول اعتقادی و معرفتی است و خلقت تمامی انسان‌ها بر پایه توحید و فطرت الهی بوده که بر اساس آن می‌توانند به دین درست دست یابند (روم: ۳۰). این نگاه، حقیقت الهی را به مثابه بنیادی می‌داند که نفوس بشری، برای تکامل به سمت آن در حرکتند. نیچه در طرح نظریه ابرمرد، با نفی تفکر دینی و عقلی، آدمی را محصور در جسم و تن می‌بیند و چشم بر دیگر ابعاد وجودی انسان می‌بندد. ابرمرد نیچه با فاصله گرفتن از اندیشه‌های توحیدی و بنیادهای اصیل هستی، راه کمال و سعادت را بر خود می‌بندد؛ درحالی‌که انسان الهی با بهره‌گیری از معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام فرایند سعادت‌مندی خویش را با نگاهی بنیادی به ویژگی‌های ملکوتی بنا می‌کند.

در همین راستا، اولاً می‌توان اذعان داشت اصل همه معارف را اعتقاد به توحید تشکیل می‌دهد. استاد جوادی آملی در این زمینه معتقد است:

از منظر قرآن، کمال انسان برخلاف رویکرد خیالی نیچه، که بر ماده و تن استوار بود، بر عقلانیت و بینش توحیدی، هدفمند و حرکت آدمی در مسیر توحید و معاد تکیه دارد؛ چنان که می‌فرماید: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (نحل: ۲۲)؛ «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ بِهِ» (انشقاق: ۶)؛ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَتَّكُمْ إِلَّا إِنَّا لَا نُرْجِعُكُمْ» (مؤمنون: ۱۱۵) و «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» که بر وجود عالمی برتر از دنیا دلالت دارند. همچنین «معاد»، اصلی اجتناب ناپذیر بوده که بازگشت آن به توحید است. وحی و رسالت نیز نشانه تبلیغ و هدایت توحیدی است. پس اصل همه معارف، توحید است که: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (حدید: ۳) و سایر امور به آن اصل برمی‌گردد؛ لذا منکران قیامت و وحی و رسالت، در حقیقت، خدا را نشناخته‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۵ الف، ص ۲۸۳)

بنابراین می‌توان اذعان داشت اصول سیاست هر بینشی، بر پایه تفکر آن بینش است و لذا بینش توحیدی، اصول سیاست خود را بر پایه توحید در همه مراتب آن و پذیرش وحی و نبوت و معاد استوار می‌کند. از این رو می‌توان به محورهایی مانند تهذیب نفس، تصحیح روابط فردی و اجتماعی، قیام به قسط و عدل، ترجیح غیر بر خویشتن و محوریت تقوا در تکریم انسان اشاره کرد. در مقابل، بینش مادی و غیر توحیدی، شالوده سیاست و حرکت خود را بر اساس منافع مادی و سود بیشتر بنیان می‌نهد. به بیان دیگر، انسان در بینش توحیدی، بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (اعلی: ۱۴) حرکت می‌کند و بینش مادی بر اساس «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (طه: ۶۴) به میدان می‌آید. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۵۶)

از سویی قرآن کریم بر وجود نظم در آفرینش تأکید می‌کند که دستاورد آن، باور به خدای یکتا، نظام توحیدی، اثبات معاد و بنیادی اصیل برای عالم است. با توجه به این نکته، نظم موجود در جهان هستی، در چهار بخش نظم فاعلی، نظم درونی، نظم بیرونی و نظم غایی می‌باشد (همان، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵)؛ لذا طرح برهان نظم در قرآن برای آن است که نشان دهد این هماهنگی عظیم و دقیق درونی و بیرونی و هدف‌دار بودن جهان آفرینش، نه می‌تواند کار ارباب

متفرق و بت‌ها باشد و نه تصادفی و اتفاقی. طبعاً این استدلال، در چنین فضا و برای این مقصد، کاملاً تام و مفید علم خواهد بود (همان، ص ۱۰۶)

با توجه به نکات فوق، هرچند نیچه بر نفی باورها و بنیادهای اساسی تاکید دارد، اما بنیادگرایی، ریشه در باور به وجود مداوم دارد؛ وجودی که زوال نیابد و وجودهای دیگر به میزان اتصال با وجود زوال ناپذیر، کمال یابند (عزیزخوانی و عالمی، ۱۳۹۲، ص ۱۰). قرآن و آموزه‌های دینی، بر باورمندی به بنیادها و ردّ نیهیلیسم و پوچ‌گرایی تأکید دارند.

باید اذعان کرد انسان کامل و ابرمردی که بر مبنای تفکر عقلانی توحیدی و تحت حاکمیت «الله» ساخته شود، امری قابل قبول است. بدیهی است که نتیجه چنین بینشی، برخلاف اندیشه پوچ‌گرا و بی‌اساس نیچه، اثبات توحید خواهد بود. استاد جوادی آملی، انسان کامل معصوم علیه السلام را برهان خدا در همه زمینه‌ها می‌داند؛ کسی که در عرصه توحید، آیت تامّ ذی‌غایه و نشان جامع صاحب‌نشان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۱۹)

از سویی انسان، تجلی خدا و آئینه تمام‌نمای اوست که از دو مبدأ آفریده شده است؛ خاک یا گل و یا «حماء مسنون» و «صلصال» که مبدأ مادّی است و جسم او را شامل می‌شود و مبدأ ماورای طبیعی، که همان روح الهی است و روح انسان را شامل می‌شود (همان، ۱۳۸۸، ج ۱۲، ص ۴۱۹). در نگاه فطری و باطنی، همه انسان‌ها «حی متألّه» اند؛ یعنی حیات الهی و تأله ملکوتی در فطرت همه انسان‌ها نهادینه شده است؛ ولی با نظر به مسیر شکوفایی و تکاملی فطرت، بسیاری از انسان‌ها، حیات متألّهانه فطری خویش را زیر خاک‌های تیره و ظلمانی جهل و عصیان مدفون کرده و تأله خدادادی خویش را در قالب نامقدّس بردگی خویشتن و سرسپردگی به امیال اغیار، طواغیت، اصنام و شیاطین، زنده به‌گور کرده‌اند. (همان، ۱۳۸۹ الف، ص ۱۵۱ و ۱۳۸۸ ب، ص ۷۱)

این نکته نیز قابل دقت است که غریزه، غیر از طبیعت و فطرت است و لذا نسبت به فطرت، در رشد و کمال انسان، کارایی چندانی ندارد. کلمه «فطرت» در لغت به معنای سرشت و نحوه خاصی از آفرینش و خلقت است و امور فطری، یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان، اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسان‌ها باشد. فطرتی که در قرآن مطرح است، غیر

از فطریات و امور فطری است که در منطق و فلسفه از آن بحث می‌شود. همچنین «فطرت»، که سرشتی ویژه و آفرینشی خاص است، غیر از طبیعت است که در همه موجودات جامد یا نامی و بدون روح حیوانی یافت می‌شود و نیز غیر از غریزه است که در حیوانات و در انسان در بُعد حیوانیش موجود است. (همان، ۱۳۸۴، ب، ص ۲۵)

واژه «فطرت» بر ویژگی‌های بُعد انسانی و روحانی انسان اطلاق می‌شود. خاصیت امور فطری آن است که اولاً مقتضای آفرینش انسان است و اکتسابی نیست؛ ثانیاً در عموم افراد وجود دارد و همه انسان‌ها از آن برخوردارند و ثالثاً تبدیل یا تحویل‌پذیر نیست، گرچه شدت و ضعف را می‌پذیرد (همان، ص ۲۵). خداوند همه افراد را از راه فطرت یا غریزه یا میل، به کمال‌های شایسته آنها راهنمایی کرده است: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰). از آیات قرآن در باب خلقت انسان، دو نکته اساسی روشن می‌شود: اول اینکه انسان، از فطرتی الهی و طبیعتی مادی تکوّن یافته است؛ پس موجودی است طبیعی و فراطبیعی که طبیعتش به «طین» وابسته است و فطرت فراطبیعی او با خداوند پیوند دارد. دوم اینکه هدف از آفرینش این موجود دو بعدی، رسیدن او به کمال درخور خویش و دستیابی وی به مقام «خلیفه‌اللّهی» است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۳۰). بنابراین، غریزه هرگز نمی‌تواند جایگزین ارزش‌ها شود؛ چنان‌که نیچه معتقد بود و این سخن نیچه در باب غریزه حاکی از آن است که وی درک درستی از غریزه ندارد. همچنین ابرمرد از منظر قرآن و دیدگاه تفسیری جوادی آملی، با چنین شاخصه‌ها و معیارهایی ساخته می‌شود نه بر معیار فلسفه‌های نیهیلیستی و اومانستی، که حاصل توهمات ذهنی بشری چون نیچه می‌باشد.

## ۲.۶. رابطه انسان با خدا و اخلاق الهی

از مجموع سخنان نیچه می‌توان فهمید که او اساس دیدگاه خود را در اخلاق، بر بی‌خدایی و نشانیدن ابرمرد به جای خدا قرار داده است. در واقع، مهم‌ترین انحراف فکری نیچه، تلقی نادرست وی از اخلاق و ارائه فلسفه اخلاق مبتنی بر قدرت ابرمرد بود که نه تنها موجب کنارگذاشتن خدا از صحنه زندگی انسان شد، بلکه انسان را فرسنگ‌ها از مسیر هدایت دور ساخته است. در

این اندیشه، به جای اینکه وجود آدمی، تصویر خدا انگاشته شود، این نسبت معکوس شده و خداوند، تصویر انسان و پرداخته شعور او محسوب می‌شود. این انسان نه تنها به دنبال این است که نور را از آسمان برآید، بلکه می‌خواهد خدایان را نیز بکشد؛ غافل از آنکه انسان هرگز نمی‌تواند الوهیت را از بین ببرد مگر اینکه خود نابود شود. (نصر، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸)

قبل از پرداختن به نقد تفکرات نیچه در این باره، لازم است تعریفی از اخلاق و رابطه آن با کمال انسانی ارائه شود. استاد جوادی آملی در تعریف اخلاق می‌گوید: «اخلاق، عبارت از ملکات و هیئت‌های نفسانی است که اگر نفس به آن متصف شود، به سهولت، کاری را انجام می‌دهد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۷۲). ایشان به خلاف نیچه، دین را موجب رشد و رسیدن به کمال و حقیقت دانسته و در باب رابطه انسان با خدا و دین و کسب فضائل بر این باور است که در زمینه علم و معرفت و اخلاق، اگر نعمتی نصیب کسی شود، باید خدا را شاکر باشد که به او علم، معرفت، اخلاق، قسط و عدل، نوع دوستی و نوع‌پروری داده است و البته اینها نعمت‌های برتر است. اما گاهی از این حد نیز بالاتر می‌رود و می‌گوید بسیاری از این اوصاف را ملائکه نیز دارند و من که «خلیفه‌الله» هستم، نباید در حد فرشتگان به سر ببرم؛ آن‌گاه از همه اینها می‌گذرد» (همان، ۱۳۸۶، ص ۳۱۰). ایشان در اهمیت مباحث اخلاقی می‌نویسد: «اخلاق، شناسنامه حقیقی ماست که هم در دنیا و هم در قبر و در برزخ و قیامت کبرا، ما را همراهی می‌کند» (همان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۷). ایشان در مورد ارزش و عظمت انسان می‌فرماید: «عظمت انسان به خلیفه‌الله بودن و سند خلافت او هم معرفت اوست؛ زیرا اگر ارزشی برای عبادات است، این ارزش به اندازه معرفت عبادت‌کننده است». (همان، ۱۳۸۹، ب، ص ۱۴۴)

با توجه به اهمیت اخلاق و نقش سازنده آن در حیات انسان باید اعتراف کرد که اخلاق نه تنها هویت انسان را می‌سازد، بلکه بسیاری از حقایق جهان خارج را هم سامان می‌بخشد. در این امر، اخلاق، مقوم انسان است و انسان می‌تواند بر اثر تهذیب اخلاق، به تعبیر استاد جوادی آملی، به جایی برسد که هم مشمول صلوات فرشته‌ها باشد و هم قلبش منزل آنان (همان، ۱۳۸۷، ص ۱۰۷). چنین انسانی هرگز خود را به بازیگری‌های دنیا سرگرم نمی‌کند.

علامه جوادی به خلاف نیچه، که خدا را از صحنه اخلاق دور کرد و به اخلاق برخاسته از ابرمرد تکیه زد، می‌گوید: «متعلم اخلاق، جان مجرّد آدمی است و معلم اخلاق، ذات اقدس خداوند است». (همان، ص ۱۳۹)

به نظر می‌رسد مشکل اصلی دیدگاه نیچه در مباحث اخلاقی این است که به جای توجه به مبانی درست عقلی و دینی، می‌کوشد تا با اندیشه‌های موهوم و خیالی، برای هدایت انسان نسخه بنویسد. اگر این افراد می‌دانستند که خدا هدف خلقت انسان و ارسال رسولان الهی را، اطاعت، عبادت و اخلاص در عمل دانسته، که کمال عابد است نه کمال معبود، مسیر تکاملی خود را یافته و از ضلالت و گمراهی نجات می‌یافتند.

### ۶,۳. مطلق و نفسی بودن مفاهیم اخلاقی

نیچه و نسبی‌گرایان، مفاهیم اخلاقی را نه وابسته به ذات موضوعات اخلاقی و نتایج واقعی آنها، که تابع شرایط زیست محیطی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و یا وضعیت ذوقی و روانی افراد می‌دانند. به نظر نیچه عدالت آن است که بتواند خواسته‌های هرچند نامشروع وی را برآورده سازد. عدالت با فطرت، نسبتی نداشته و از آن بیگانه است و فریاد عدالت از سوی مظلوم و ضعیف، برای آن است که به حقش نرسیده و دستش کوتاه است. انسان نیرومند نیز درکی از مفهوم عدالت نداشته و می‌خواهد به خواسته‌ها و آمال دنیایی خود برسد. صاحب قدرت به دنبال قدرت طلبی و زورنمایی خویش و در پی تصرف بی قید و شرط است و اگر دنیا را تصرف کند، در پی تصاحب آسمان‌ها می‌افتد؛ چون هدف او، کسب قدرت است و قدرت ارزشمند است. دلیل پیروان این دیدگاه این است که همین ضعیفان، اگر روزی از حالت ناتوانی بیرون آیند و در دسته اغنیا قرار گیرند، همان عملی را انجام خواهند داد که افراد قوی انجام می‌دادند. پس هر انسانی که زورش بسیار گردد، عدالت نزد او نامفهوم می‌شود و این تجربه‌ای تاریخی است. غنا و قدرت، بهترین توجیه برای نامفهوم بودن عدالت است. نیچه می‌گفت برای من خنده آور است که یک انسان ضعیف سخن از عدالت می‌زند. اینها که واژه عدالت را بر زبان می‌آورند به خاطر آن



است که چنگال ندارند و الا اگر چنگال داشتند، این سخن از آنها بعید بود. ارزش هایمان را باید خودمان برگزینیم و یا اینکه مشترکاً با دیگران ابداع کنیم. (همان، ۱۳۹۷، ص ۱۵۹)

درحالی که قرآن و آموزه های دینی، مفاهیم اخلاقی را نفسی و اصولی چون توحید (فاتحه: ۵)، نبوت (نجم: ۴) و معاد (بقره: ۸)، حقیقت مطلق دانسته که نسبت در آنها راه ندارد، جوادی آملی تصریح می کند که برخی از طرفداران نسبت اخلاق (همانند نیچه) می پندارند که مفهوم حسن و قبح، نسبی و تغییرپذیر است؛ چون بعضی از امور، تنها در برخی جوامع عدل شمرده می شوند؛ چنان که اجرای حد تنها در جامعه اسلامی عدل است و جوامع غیر اسلامی، آن را عدل نمی دانند. حق این است که مفاهیم حسن و قبح، امور نفسی بوده و دارای مصداق واقعی هستند، زیرا فطرت انسان، ثابت و تغییرناپذیر است: ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (روم: ۳۰).

همچنین قانون های سودمند برای فطرت و ضروری برای تهذیب انسان، ثابت هستند، بنابراین عدل در هر زمان و مکانی نیکوست و ظلم نیز در هر زمان و مکانی قبیح است؛ لیکن بعضی بر اثر اشتباه مصداق با مفهوم تصور کرده اند که عدل و ظلم نسبی اند؛ در نتیجه پنداشته اند که ممکن است قانونی در جامعه ای، عدل و در جامعه دیگر، ظلم شمرده شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۹، ص ۵۸۷). تصور نسبت اخلاق و آمیخته شدن آن با عدالت، که موجب زوال عدل و ظهور جور می شود، پنداری ناصواب خواهد بود؛ زیرا معیار فضایل اخلاقی و میزان سعادت انسانی، رعایت حد و وسط در امور رفتاری است. (همان، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹)

#### ۶,۴. انسان کامل قرآنی در تقابل با ابرمرد نیچه

یکی از نکات مهم در طرح ابرمرد نیچه، فهم نادرست او نسبت به انسان و جایگاه او در عالم هستی است که بر مبنای اندیشه اومانستی خود، خدا را از دایره هستی کنار زد و انسان را به جای او نشاند و سپس انسان و اراده او را معیار همه چیز حتی خدا قرار داد. حال آنکه اگر جایگاه واقعی انسان بر مبنای عقل و دین شناخته شود، انسان و جایگاه او بر اساس فلسفه خلقت درک می شد و چنین سخنان نادرستی هم طرح نمی شد. از این رو به نظر می رسد اعتقاد

به بی‌همتای بودن انسان دوره رنسانس مانع از این بود که نفوذ اسلام بر مطالعات اومانیستی چندان جدی گرفته شود (نصر، ۱۳۸۹، ص ۳۲۴). از این سو باید توجه کرد که انسان در منطق، حیوان ناطق و گویا است. این تعریف در حد منطق می‌تواند درست باشد، اما مبین حقیقت انسان نیست. انسان در اندیشه قرآنی و عرفانی، موجودی است دارای قوه و مئه و استعداد زیاد که اگر این استعدادها به فعلیت برسد، مبدل به انسان حقیقی می‌شود. انسان واقعی کسی است که از قوه به فعلیت برسد و گرنه در همان حد حیوانیت باقی می‌ماند (حسن زاده، ۱۳۷۷، ص ۷). اینجاست که باید بین انسانی که در مسیر به فعلیت رساندن فضائل و اخلاق حمیده درون خویش است و بین انسانی که با خلق و خوی حیوانی به سر می‌برد و فقط از صورت ظاهری انسان بهره‌مند بوده و قلب او به سان حیوانات است، تمایز و فرق قائل شد. در قرآن کریم، سخن از انسان کاملی است که تجلی و خلیفه خدا در جهان هستی است؛ کسی که به مصداق «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» نه فقط در زمین، بلکه شعاع خلافت او همه هستی را درمی‌نوردد. در فرهنگ قرآن کریم، تعریف نهایی انسان، نه از حیات حیوانی سخنی است و نه از تکلم عادی؛ بلکه در نهایت، آنچه به عنوان جنس و فصل انسان از قرآن به دست می‌آید، تعبیر «حی متألّه» است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۳۷). در اندیشه اسلامی، انسان نه فقط حیوان ناطق، که به عنوان حی متألّه معرفی می‌شود و حیات او را در تألّه وی خلاصه می‌کند و غیر موحد را از حیات ملکوتی محروم می‌داند: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقِّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (یس: ۷۰). تقابل زنده و کافر، نشان از زنده بودن مؤمن و مرده بودن کافر است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۶۸)

استاد جوادی آملی در تعریف انسان به حی متألّه، معتقد است: «تألّه یعنی اینکه انسان در عقاید، اخلاق، فقه، حقوق و سایر شئون خود، موحدانه بیاندهد و موحدانه عمل کند؛ پس شخص غیر متألّه، زنده نیست و از حقیقت حیات انسانی بهره ندارد» (همان، ۱۳۸۹، ب، ص ۳۷). یعنی انسان، موجود صاحب حیاتی است که در الاهیت حق، محو شده و مظهر اسمای حسناى خدا گشته است؛ پس نه تنها به زندگی حقیقی دست یافته، که به اندازه خود، نامی از نام‌های پربرکت خدا را متبلور ساخته است. بنابراین اگر چیزی فاقد حیات بوده یا از حیاتی غیر متألّهانه برخوردار باشد، در هر دو

صورت، با مقام انسانیت فاصله دارد؛ زیرا فاقد حیات بوده و از قوه و استعداد انسانی بی بهره است و آنکه حیاتش غیر متألّهانه است، یا تنها در قلمرو زندگی گیاهی و اکتفا به رشد و تغذیه و تولید مثل به سر می برد یا بر مدار حیات حیوانی حرکت می کند و افزون بر ویژگی های نباتی، دارای احساس، عاطفه، مسئولیت پذیری و دیگر آثار حیات حیوانی نیز هست (همان، ۱۳۸۴ الف، ص ۳۶). بدین روی از منظر قرآن، انسان کامل، خلیفه خدا در هستی و کسی است که گذشته از دارا بودن همه کمالات ممکن، با آنها متحد می شود. بنابراین، خلیفه خداوند کسی است که هم اوصاف کمالی را دارا باشد و هم با آنها متحد باشد، به نحوی که همه صفات ثبوتی او، عین ذات وی شود. (همان، ۱۳۸۳، ص ۵۵)

عرفا نیز ابرانسان را موجودی ملکوتی می دانند که از سوی خدا هدایت می شود و مهم ترین هدف تجلی وحی الهی را پرورش خلیفه خدا می دانند. چنین انسانی نه تنها جدای از خدای متعال نیست، بلکه کسی است که متصف به صفات الهی و حیات او، به حیات الهی می باشد. ابن عربی درباره رابطه انسان کامل و خدا معتقد است: «تنها کسی که احاطه وجودی به انسان کامل دارد و او را به حقیقت می شناسد، خدا است و در میان موجودات، تنها موجودی که جامع جمیع اسمای الهی می تواند باشد، انسان کامل است که می تواند خدا را بشناسد». (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۱۸۷) بنابراین، میان آنچه که به عنوان انسان کامل قرآنی معرفی می شود، با آنچه نیچه در مورد ابرمرد معتقد است، تفاوت وجود دارد؛ همانند تفاوت میان وجود و عدم. از سویی دیگر، در دیدگاه ابرمرد نیچه، تناقضی مشاهده می شود که یونگ به آن اشاره می کند و می گوید: «نظریه ابرمرد نیچه از یک تناقص بزرگ رنج می برد؛ بدین گونه که روند فراشدن که در نهایت، منتهی به ابرمرد می شود، نمی تواند از فروشدن به مرحله حیوانیت حاصل شود». از نظر یونگ، نیچه توضیح نمی دهد که چگونه گذار انسان معمولی به ابرانسان محقق می شود. وی به صورت واقعی با این موضوع مواجه نمی شود و سعی می کند از راه شهودی، موضوع را بیان کند؛ درحالی که نیچه بر غیر اصیل بودن حرکت های شهودی تأکید می کند. از این منظر، نظریه ابرمرد، تناقضی درونی و بزرگ دارد. (یونگ، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳-۱۱۴)

کاپلسون نیز در نقد ابرمرد نیچه می‌گوید: «نیچه از زبان زرتشت، فروشدن انسان را مقدمه تولد و زندگی ابرانسان می‌داند که در این گفته، ابهامی بزرگ وجود دارد. اگر قرار است انسان، فروشدگی را طی کند و خود را فدای زمین کند تا روزی ابرانسان پیدا شود، چه تعداد از انسان‌ها باید در این راه قربانی شوند؟ و این روند تا چه زمانی باید ادامه داشته باشد؟ اساساً چگونه فروشدگی انسان سبب پیدایش ابرانسان می‌شود؟ اگر همه انسان‌ها مسیر فروشدگی را طی کنند، پس ابرانسان از کجا ظهور خواهد کرد؟ اگر لازم باشد بخشی از آنها قربانی شوند، چه افرادی و چگونه باید برای این کار انتخاب شوند؟». (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۱۵۹)

### ۶.۵. فهم نادرست از خلقت و اهداف آن

انسان کامل از منظر قرآن، برخلاف رویکرد خیالی نیچه، که جهان را مادی و نیهیلیستی می‌بیند، با بینش توحیدی و اعتقاد به هدفمندی عالم، ساخته می‌شود که فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق: ۶)؛ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون: ۱۱۵) و نیز «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۶۴) که بر وجود عالمی برتر از دنیا دلالت دارند. همچنین «هدف، عبارت است از آن حقیقت مطلوب که اشتیاق و وصول به آن، محرک انسان است به انجام کارها و انتخاب وسیله‌هایی که آن حقیقت را قابل وصول می‌نماید» (جعفری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۰). البته هدف برای خدا، که فاعل و خالق عالم است، معنا ندارد؛ زیرا مستلزم نقص و کمبود فاعل (خداوند) است. یعنی این‌گونه هدفداری، تنها در فاعل‌های بالقوه و در مخلوقات، صادق است و درباره خالق هستی، مورد و مصداق ندارد؛ چون این‌گونه هدف داشتن‌ها برمی‌گردد به استکمال، یعنی فاعل با کار خود می‌خواهد به چیزی و کمالی که ندارد، برسد. ولی یک وقت، هدف فعل، مطرح است؛ زیرا هر کاری را که در نظر بگیریم، این کار به سوی هدف و کمالی است و برای آن کمال آفریده شده تا به آن برسد». (مطهری، ۱۳۶۵، ص ۷۰) در پاسخ به این پرسش که چرا خلق شده‌ایم؟ علامه جوادی آملی آن را به دو سوال دیگر تبدیل می‌کند: نخست اینکه هدف خدا از آفرینش جهان و انسان چیست؟ و دوم اینکه هدف

ما از خلق شدن چیست؟ ایشان در پاسخ به پرسش نخست می‌فرماید: به طور کلی این سؤال صحیح نیست؛ چون خدا، خود هدف است؛ نه اینکه هدف داشته باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۲). دیگر اینکه قرآن، هدف خلقت را منحصرأً عبادت می‌داند (همان، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۵): «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) یعنی عبادت کردن، هدف جن و انس است؛ نه اینکه معبود شدن، هدف خدا باشد. البته عبادت نیز هدف متوسط است و هدف نهایی، لقاء خداست (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص ۳۹۱) و اگر خدا پرستش نشد، این مخلوقین هستند که به مقصد خود نرسیدند، نه اینکه خالق از هدف خویش دور شده باشد؛ زیرا غنی محض، هدفی جدای از ذات نامحدود خود نخواهد داشت و او عین هدف خویش است. (همان، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷) از نظر قرآن کریم، انسانی به کمال وصف می‌شود که به غایت و هدف خلقت، یعنی معرفت الهی و عبادت خدا برسد (همان، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۵۹۶) و تحقق این هدف به معنای تحقق معناداری زندگی است. علامه طباطبایی در ذیل آیه می‌فرماید: «غرض این بوده که خلق، عابد خدا باشند، نه اینکه او معبود خلق باشد. چون فرموده: «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» تا آنکه مرا پرستند و نفرموده تا من پرستش شوم یا تا من معبودشان باشم». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۵۸۰)

عبودیت به معنای وابستگی بی‌قید و شرط بنده به مولاست؛ به گونه‌ای که چیزی از خود نداشته باشد و با همه وجود، مطیع و تسلیم او گردد؛ نه دنبال تمایل قلبی خود باشد و نه در مقابل معبود، به اندیشه خود تکیه کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۵). این انسان است که با عبادت، به رشد شهودی و توحید ناب می‌رسد (همان، ۱۳۸۸، ج ۱۰، ص ۴۳۶). انسان در مسیر عبادت، به دنبال ماوراء طبیعت است و مقصود از ماوراء طبیعت، عالی‌ترین افق حیات است که همه افراد آگاه آن را درمی‌یابند و پرسش‌های اساسی خود را با آن دریافت می‌کنند و این همان افق کلی حیات است که در مافوق جزئیات و پدیده‌های زودگذر حیات قرار گرفته و دارای قوانین و اصول عالی است (جعفری، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲). از سویی، در این راستا می‌توان گفت که مزد آفرینش، عبادت است؛ پس اصل خلقت، برای اجر است و مزد خلقت هم، عبادت و این هدف خلقت است نه هدف خالق. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۳۳۶)

## نتیجه‌گیری

۱. دیدگاه نیچه و تئوری ابرمرد او، بر اصول و مبانی نیهیلیستی، اومانیستی و نگاه مادی نسبت به خدا و جهان و انسان بنیان نهاده شده که هیچ پشتوانه منطقی، عقلی و اخلاقی قابل دفاعی ندارد و تلاش برای تحقق آن در جامعه، پیامدهای ناگوار اعتقادی و اخلاقی فراوانی ایجاد خواهد کرد.
۲. طرح اندیشه ابرمرد، با هدف ارزش نهادن به انسان با رویکرد اومانیستی و نیهیلیستی، در حالی شکل گرفت که در عمل نتوانست شناخت درستی از انسان و جایگاه او ارائه دهد.
۳. نیچه با تاثیرپذیری از تئوری تکامل انواع داروین، برای ساختن ابرانسانی که شایستگی زندگی را داشته باشد، تمامی ارزش‌های دینی و اخلاقی برآمده از دین را کنار زد و با شعارهایی همچون آزادی و کرامت بخشیدن به انسان، سرانجامی جز سلطه خوی استکباری در جهان، ظلم و بی‌عدالتی نداشت.
۴. آیت‌الله جوادی آملی، نیچه را از جمله افرادی می‌داند که نسبت به ابزارهای معرفتی بشر، همچون چشم و گوش و قلب، درک درستی ندارد و با کفران این نعمت‌های الهی، مقام خود و دیگران را به پایین‌ترین مرتبه تنزل داد.
۵. در آثار استاد جوادی آملی، آراء و اندیشه‌های نیچه مورد نقد جدی واقع شده است و با مطالعه در آنها معلوم می‌شود که نیچه، درک درستی از رابطه انسان با خدا، معاد، نبوت و اخلاق الهی ندارد و از ظرفیت انسان کاملی که در تعالیم مشترک بسیاری از ادیان و مکاتب الهی آمده است و ماهیتاً در برابر ابرمرد نیچه قرار دارد، درک درستی ندارد.
۶. از آراء و اندیشه‌های نیچه و برخی دانشمندان غربی معلوم می‌شود که آنان نسبت به موضوع خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی، شناخت کافی ندارند و بیان دیدگاه‌های آنان، یادآور اقدامات و اندیشه‌هایی است که در طول تاریخ، از سوی بسیاری از ملحدان، مشرکان و کافران نسبت به توحید و معاد و ساحت مقدس انبیاء الهی انجام می‌شد که آیات مختلفی از قرآن کریم در رد آنها وجود دارد.

## فهرست منابع

قرآن کریم

### الف) کتاب

۱. ابن عربی، محمد بن علی، بی تا، الفتوحات المکیه، بیروت: دار صادر.
۲. استرن، جی. پی، ۱۳۷۳، نیچه، ترجمه: عزت الله فولادوند، تهران: بنیانگذاران فرهنگ امروز.
۳. استنلی، مک دانیل، ۱۳۸۳، نیچه؛ شرح افکار و آثار برگزیده، ترجمه: محمد بقایی، تهران: نشر اقبال.
۴. اشتراوس، لئو، ۱۳۷۳، فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه: فرهنگ رجایی، تهران: نشر علمی فرهنگی.
۵. پیرسون، کیت انسل، ۱۳۷۵، هیچ انگار تمام عیار؛ مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی نیچه، ترجمه: محسن حکیمی، تهران: نشر خجسته.
۶. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۶، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، فطرت در قرآن، تحقیق: محمدرضا مصطفی پور، قم: اسراء.
۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، الف، تفسیر انسان به انسان، تحقیق: محمدحسین الهی زاده، قم: اسراء.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، ج، معاد در قرآن، تحقیق: علی زمانی، قم: اسراء.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۷، ادب قضا در اسلام، تحقیق: مصطفی خلیلی، قم: اسراء.
۱۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، الف، حیات حقیقی انسان در قرآن، تحقیق: غلامعلی امین دین، قم: اسراء.
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، سرچشمه اندیشه، تحقیق: عباس رحیمیان، قم: اسراء.
۱۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، نسیم اندیشه، تحقیق: سید محمود صادقی، قم: اسراء.
۱۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، الف، سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، تحقیق: حسین شفیعی، قم: اسراء.
۱۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، مراحل اخلاق در قرآن، تحقیق: علی اسلامی، قم: اسراء.
۱۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، مبادی اخلاق در قرآن، تحقیق: حسین شفیعی، قم: اسراء.
۱۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ب، سیره پیامبران در قرآن، تحقیق: علی اسلامی، قم: اسراء.
۱۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ج، تسنیم، ۱۰، تحقیق: سعید بندعلی، قم: اسراء.
۱۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ج، تسنیم، ۱۹، تحقیق: مجید حیدری فر، قم: اسراء.
۲۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ج، تسنیم، ۲۱، تحقیق: مجید حیدری فر، قم: اسراء.
۲۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، ج، تسنیم، ۱۲، تحقیق: محمدحسین الهی زاده، قم: اسراء.
۲۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳، توحید در قرآن، قم: اسراء.
۲۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ب، امام مهدی (عج) موجود موعود، تحقیق: محمدحسن مخبر، قم: اسراء.
۲۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، ادب فنای مقربان، ج، ۱، تحقیق: محمد صفایی، قم: اسراء.
۲۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، ادب فنای مقربان، ج، ۲، تحقیق: محمد صفایی، قم: اسراء.
۲۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، ادب فنای مقربان، ج، ۳، محقق محمد صفایی، قم: اسراء.
۲۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، الف، قرآن در قرآن، تحقیق: محمد محرابی، قم: اسراء.
۲۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، ب، هدایت در قرآن، تحقیق: علی عباسیان، قم: اسراء.

۲۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، *اسلام و محیط زیست*، تحقیق: عباس رحیمیان، قم: اسراء.
۳۰. حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۷، *انسان در عرف عرفان*، تهران: انتشارات سروش.
۳۱. حقیقی، شاهرخ، ۱۳۷۹، *گذر از مدرنیته*، تهران: نشر آگاه.
۳۲. سوفرن، پیر ابر، ۱۳۷۶، *زرتشت نیچه*، ترجمه: بهروز صفدری، تهران: فکر روز.
۳۳. قوام، سید عبدالعلی، ۱۳۹۰، *روابط بین الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: نشر مرکز.
۳۴. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان*، ترجمه: محمدباقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۵. کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۸، *فریدریش نیچه: فیلسوف فرهنگ*، ترجمه: علیرضا طباطبایی و علی اصغر حلبی، تهران: نشر زوار.
۳۶. گرگوری بروس، اسمیت، ۱۳۷۹، *نیچه، هایدگر و گذار به پست مدرنیسم*، ترجمه: علیرضا سیداحمدیان، آبادان: نشر پرسش.
۳۷. مدرسی، سیدمحمدرضا، ۱۳۸۸، *فلسفه اخلاق*، تهران: سروش.
۳۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۵، *تکامل اجتماعی انسان*، تهران: انتشارات صدرا.
۳۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات صدرا.
۴۰. مقدس، حسین، ۱۳۹۲، *مدرنیسم از منظر علامه طباطبایی و عبده*، قم: ندای دوست.
۴۱. مورنو، آنتونیو، ۱۳۷۶، *خدایان و انسان مدرن*، ترجمه: داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز.
۴۲. نصر، سیدحسین، ۱۳۸۳، *معرفت و امر قدسی*، ترجمه: فرزاد حامی، تهران: نشر فروزان.
۴۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، *دین و نظام طبیعت*، ترجمه: محمدحسن فغفوری، تهران: موسسه انتشارات حکمت.
۴۴. نصری، عبدالله، ۱۳۸۸، *فلسفه آفرینش*، قم: نشر معارف.
۴۵. نیچه، فریدریش، ۱۳۸۰، *فلسفه معرفت و حقیقت*، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران: نشر هرمس.
۴۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۲، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران: نشر آگاه.
۴۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۷، *حکمت شادان*، ترجمه: جلال آل احمد، تهران: جامی.
۴۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۵۲، *دجال*، ترجمه: عبدالعلی دستغیب، تهران: نشر آگاه.
۴۹. هنری، توماس، ۱۳۹۶، *بزرگان فلسفه*، مترجم: فریدون بدره‌ای، تهران: علمی فرهنگی.
۵۰. یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۸۶، *سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه*، ویرایش و تلخیص: جیمز. ل. جرت، ترجمه: سپیده حبیب، تهران: نشر کاروان.

#### مقاله

۱. صافیان، محمدجواد و ملکی، سمیه، ۱۳۹۰، «اخلاق انسان‌ها در فلسفه نیچه»، فصلنامه علمی تخصصی *اخلاق*، سال اول، ش ۱، ص ۲۰۳-۲۳۶.
۲. عزیزخانی، احمد و عالمی، چراغعلی حمزه، ۱۳۹۲، «نظریه ابرمرد و نقد آن از منظر آموزه‌های دینی»، دو فصلنامه *انسان‌پژوهی دینی*، دوره ۱۰، ش ۳، ص ۱۳۵-۱۵۵.
- ۳- کیخسرو دولت‌تباری، یزدان و محمدی، روح‌الله، ۱۳۸۹، «مبحث اخلاق در آثار فریدریش نیچه، غرب‌شناسی بنیادی، سال اول، ش ۲، ص ۶۹-۹۵».